



فهم دولت محور ثبات سیاسی در جهان سوم

برایان کلایواسمیت، فهم سیاست جهان سوم، نظریه‌های توسعه و دگرگونی سیاسی،

امیر محمد حاجی یوسفی و محمد سعید قاننی نجفی، تهران،

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، ۵۳۴ صص

مقدمه

بی. سی. اسمیت در کتاب فهم سیاست جهان سوم، با بررسی و تجزیه و تحلیل الگوهای قدیمی و رو به افول در تبیین مسایل سیاسی - اقتصادی جهان سوم اعم از مکاتب نوسازی و وابستگی، عمده‌ترین نقاط ضعف آنها را بی‌توجهی به مقوله دولت و سیاست در جهان سوم می‌داند. بر این اساس، مطالعات مربوط به جهان سوم عمدتاً از دید جامعه‌شناسانه، اقتصادی، تاریخی، حقوقی و فرهنگی صورت گرفته و از این‌رو نقش دولت و سیاست در فهم پیچیدگی‌های کشورهای کمتر توسعه یافته، به میزان کافی مورد بررسی دقیق قرار نگرفته است. مطابق نظر اسمیت، تفاوت در وضعیت کشورهای کمتر توسعه یافته، افزون بر عوامل دیگر به مسأله دولت و توانایی‌های آن برای ایجاد رابطه و دگرگونی در جامعه باز می‌گردد. بنابراین، نویسنده در پی آن بوده است که از دیدی سیاسی به درک پیچیدگی‌های جهان‌سوم نایل آید؛ هر چند عوامل اقتصادی و جامعه‌شناختی را نیز مورد توجه قرار داده است.

الف. معرفی کتاب

بی. سی. اسمیت استاد ممتاز علوم سیاسی در دانشگاه داندی و استاد مدعو در دانشگاه اکستر ایالات متحده، کتاب خود را در چهارده فصل تدوین کرده است که فصول نخست و پایانی آن را به ترتیب مقدمه و نتیجه کتاب تشکیل می‌دهند.

اسمیت در مقدمه کتاب، به تبیین مفهوم و ایده جهان سوم می‌پردازد و شاخصه‌های آن را شامل وابستگی سیاسی، سطح پائین استانداردهای ملی، اقتصاد غیرصنعتی و ادغام در اقتصاد جهانی به ویژه در روند جهانی شدن می‌داند. «نظریه‌های امپریالیسم و استعمار»، «نوسازی و دگرگونی سیاسی»، «توسعه و انفکاک ساختاری»، «استعمار نو و حاکمیت»، «وابستگی، پیرامونی بودن و توسعه»، «دولت و اقتدارگرایی»، «احزاب سیاسی و سیاست کثرت‌گرا»، دیوان سالاری و قدرت سیاسی»، «مداخله ارتش در سیاست»، «ملی‌گرایی و جدایی‌خواهی»، «دهقانان، کارگران و انقلاب» و «ثبات، دموکراسی و توسعه»، عناوین دیگر فصول کتاب هستند. پرسش بخش نخست کتاب، چنین است: آیا واقعاً جهان سومی وجود دارد؟

این فصل نشان می‌دهد که اصطلاحات مختلفی چون در حال توسعه، توسعه نیافته، فقیر، کمتر توسعه یافته و نیز جهان سوم، مترادف یکدیگر نبوده ولی بیانگر تفسیرهای گوناگونی از تاریخ هستند. این فصل، همچنین با نگاهی تاریخی به پیشینه استعماری بیشتر کشورهایی که امروز جزو کشورهای کمتر توسعه یافته هستند؛ می‌پردازد.

فصل دوم، تمایز مفهومی بین امپریالیسم و استعمار را مدنظر قرار داده و میان شکل‌های گوناگون امپریالیسم اروپایی و تأثیر آنها بر جوامع بومی تمایز قائل می‌شود. در نتیجه، شکل‌های گوناگونی از حضور استعمار در این کشورها درک و احساس شده‌اند: نظام مزارع وسیع مبتنی بر ملاکی و بردگی، مناطق محصور معدنی، تشویق کشاورزان به تولید محصول برای فروش، شهرک‌نشینی‌های اروپایی و ترکیبی از این موارد.

فصل سوم نیز به بررسی ریشه‌های نظریه نوسازی در نظریه تکامل اجتماعی و مفهوم‌های محوری آن مانند تداوم، پیشرفت، پیچیدگی فزاینده و تخصصی شدن می‌پردازد. این فصل همچنین به جذابیت این نظریه در فضای خوش‌بینانه پس از جنگ دوم جهانی و سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا توجه می‌کند. در این فصل نشان داده می‌شود که روان‌شناسی نظریه نوسازی تقلیل‌گرا است و ساختارهای ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را نادیده می‌گیرد.

فصل چهارم در پی فهم مباحث عمده دیدگاه کارکردگرا در زمینه سیاست مقایسه‌ای می‌باشد و به ویژه اعمال مفاهیم کارکرد و «انفکاک ساختاری» در نظام‌های سیاسی، انگیزش موجود در پس این دیدگاه نظری و انتقادهای عمده وارد بر آن را بررسی می‌کند. در این فصل،

نویسنده جنبه‌های گوناگون وام‌گیری نظریات توسعه سیاسی از زیست‌شناسی را تشریح می‌کند.

فصل پنجم به تشریح نظریه نو استعمارگرایی اختصاص دارد و اهمیت استقلال صوری را در جوامع پسااستعماری مورد پرسش قرار می‌دهد. بر این اساس، استقلال قانونی لزوماً به معنای وجود یک حکومت بومی نیست که منافع ملی را نمایندگی کند؛ بلکه کشورهای متروپل که بیشتر مستقیماً بر این کشورها حاکم بودند، بخش عمده‌ای از منابع در دسترس حکومت جدید را کنترل می‌کنند.

فصل ششم به تبیین نظریه وابستگی پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه این نظریه از تحلیل موردی آمریکای لاتین نشأت گرفته است. این فصل، به ویژه تأثیر وابستگی اقتصادی بر ساختار قدرت سیاسی را مورد تأکید قرار داده است.

نویسنده در بخش بعدی کتاب به ترتیبات نهادی و تلاش نظری دانشمندان علوم سیاسی برای ارایه قضایای معتبر در مورد مهم‌ترین نهادهای سیاسی در جوامع جهان سوم یعنی دولت، احزاب سیاسی، دیوان سالاری و ارتش پرداخته است.

در فصل هفتم، رویکرد توسعه‌گرا به دولت یا نظام سیاسی در جهان سوم در تقابل با نظریه‌پردازی نو مارکسیستی مورد توجه قرار گرفته و نظریات عمده‌ترین متفکران آن از جمله حمزه علوی در مورد پاکستان، کالین لیر در مورد کنیا و جان سائول در مورد تانزانیا مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

فصل هشتم به تئوری‌هایی می‌پردازد که اهمیت احزاب سیاسی در سیاست جهان سوم را تبیین می‌کنند. در این فصل، بنیادهای ایدئولوژیک طبقه، اندیشه‌های سیاسی اروپایی، مذهب، قومیت و پوپولیسم همراه با سیاست گروه‌گرایی و حامی‌گرایی به بحث گذارده شده‌اند. همچنین تبیین‌های گوناگون از نظام تک‌حزبی دولت در جهان سوم، در این فصل مورد تشریح و ارزیابی قرار گرفته و شرایط مورد نیاز برای بقای نظام حزبی مانند رشد اقتصادی و قشریندی اجتماعی توضیح داده شده است.

فصل نهم، گونه‌های متنوع مفهوم بوروکراسی را تمییز داده و نشان می‌دهد که روابط بوروکراتیک در جهان سوم از علایم ظهور گونه جدیدی از طبقه حاکم می‌باشد و گونه خاصی از عقلانیت دولت محور را در زمینه تخصیص رسمی منابع کمیاب به نمایش می‌گذارد. از این‌رو، فصل حاضر نظریه دسترسی را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد.

فصول دهم تا چهاردهم کتاب تماماً به جنبه‌های گوناگون ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در جهان سوم و فهم دولت محور از آن اختصاص یافته است. به نظر نویسنده عوامل گوناگونی چون دخالت نیروهای مسلح در سیاست، جدایی‌طلبی و ناسیونالیسم قومی، شورش‌های دهقانی، نفوذ خارجی و رشد انتظارات فزاینده از مهم‌ترین عوامل بی‌ثباتی سیاسی در جهان سوم هستند و راه برون‌رفت از این نابهنجاری و بی‌ثباتی، اتخاذ راهبرد «حکمرانی خوب» است. نظر به اهمیت این بخش از کتاب به لحاظ معرفی الگوی ثبات‌سازی سیاسی در جهان سوم در ادامه به گونه‌ای مبسوط‌تر به شرح آن می‌پردازیم:

۱. ارتش و سیاست در جهان سوم

هم‌زمان با وجود دیوانسالاری متورم و ناکارآمد در کنار نظام‌های تک‌حزبی، دخالت مستقیم و غیرمستقیم نظامیان در سیاست و تبدیل نظام‌های حزبی به رژیم‌های نظامی از جمله مشکلاتی است که کشورهای جهان سوم با آن دست به گریبان هستند. نیروهای نظامی در این کشورها، گاه با روی کار آوردن رژیمی غیرنظامی و قرار گرفتن در پشت آن، صحنه‌گردان اصلی سیاست می‌شوند. بنابراین، محدود کردن نیروهای نظامی در چارچوب یک نقش معمولی بر اساس قانون اساسی و پاسخگو نمودن آنها کار بسیار دشواری است.

در تبیین مداخله ارتش در سیاست، هانتینگتون با برشمردن انواع کودتا و تقسیم‌بندی آن ذیل: **کودتای حفاظتی** (کودتا به منظور حفظ رژیم) **کودتای وتو کننده** (به منظور جلوگیری از انتقال قدرت به یک حکومت به زعم خود رادیکال) و **کودتای اصلاح کننده** (به منظور تغییر و اصلاح نظم اجتماعی موجود)، به تبیین اجتماعی از این مقوله مبادرت می‌نماید. این تبیین عمدتاً بر تأثیرات بی‌ثبات کننده تحرک اجتماعی تمرکز دارد. تحرک‌های اجتماعی ناشی از گسترش صنعتی شدن، شهرنشینی، ارتباطات جمعی و تجاری شدن زوایای زندگی سیاسی، سطح مشارکت و بسیج سیاسی را بالا می‌برد و فشار شدید و تحمل ناپذیری در زمینه مدیریت منازعات اجتماعی بر رژیم‌های غیرنظامی وارد می‌آورد که می‌تواند ورود ارتش را برای جلوگیری از فروپاشی دولت در پی داشته باشد. البته در کنار تبیین‌های اجتماعی مداخله نظامی در سیاست، تبیین‌های اقتصادی، سیاسی و عوامل سازمانی با محوریت «فقدان توسعه اقتصادی» و فرهنگ سیاسی و توانمندی‌های سازمانی ارتش نیز در جای خود دارای اهمیت‌اند.

۲. جدایی طلبی و ناسیونالیسم قومی

در غالب کشورهای جهان سوم، جنبش‌هایی ظهور کرده‌اند که شکل سیاسی به خود گرفته و به نمایندگی از گروه‌های اقلیت، برای خود مختاری مبارزه می‌کنند که در پاره‌ای موارد این مبارزه صورت مسلحانه و خشونت‌آمیز به خود گرفته است. هیأت حاکمه این کشورها بعضاً تلاش می‌نمایند تا با اعطاء امتیازاتی به جدایی خواهان از تمایلات جدایی‌خواهانه آنان بکاهند اما در برخی موارد به سرکوب آنان مبادرت می‌ورزند.

ناسیونالیسم قومی ممکن است مقاصد مختلفی را هدف قرار دهد و متقابلاً رویکرد مقامات مرکزی نیز در مدیریت آن به مراتب گوناگون و متفاوت باشد. برای مثال کردها به عنوان یک اقلیت قومی پراکنده در چهارکشور سوریه، ترکیه، عراق و ایران با برخوردهای متفاوتی از جانب مقامات مرکزی هر یک از این کشورها مواجهند.

در تعریف و تبیین مسأله قومیت و جنبش‌های ملی‌گرای قومی، عمدتاً بر روی پاره‌ای ویژگی‌های وحدت‌بخش نظیر زبان، فرهنگ، نژاد و امثالهم تأکید می‌شود و در تحلیل آن، علل و عوامل بسیاری - نظیر مسایل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - را دخیل می‌دانند. در عین حال بسیاری از نظریه‌پردازان مسایل قومی بیش و پیش از همه بر نقش فرهنگ، عناصر و مؤلفه‌های آن تأکید می‌کنند. اما باید توجه داشت که همه گروه‌های فرهنگی، لزوماً ملی‌گرا نیستند. هویت قومی در صورت وجود تهدید خارجی به ویژه تهدید از سوی دولت مرکزی اهمیت می‌یابد. اسمیت با تکیه بر عقاید نظریه‌پردازان توسعه‌نامتوازن، قومیت را شرط لازم برای جدایی خواهی و بلکه شرط کافی برای شکل‌گیری نوعی ناسیونالیسم قومی می‌داند.

۳. از بی‌ثباتی تا انقلاب

حمایت از حقوق اساسی فقرا به ویژه دهقانان در جوامع استعماری با دشواری‌های فراوانی روبروست. قدرت صندوق‌های رأی با انواع تقلب‌های انتخاباتی محدود می‌شود. در این کشورها، آراء به راحتی خرید و فروش شده و حتی در ازای اعطای یک جفت کفش یا یک کیسه حبوبات، تشک و تی‌شرت، رأی به دست می‌آید. بدین ترتیب، انبوهی از جمعیت - فقیر و دهقانی - وجود دارند که آماده نوعی مبارزه و منازعه سیاسی هستند. البته باید توجه داشت که دهقانان به عنوان فقیرترین و متورم‌ترین بخش جمعیتی جهان سوم به لحاظ سیاسی و

مبارزاتی از ضعف‌های ساختاری بسیاری رنج می‌برند و عوامل بسیاری مشارکت آنان را در عرصه‌های سیاسی مختلف تحت‌الشعاع قرار می‌دهد:

۱. انزوا؛ آنها علیرغم افزایش عددی به لحاظ بازیگری اقتصادی در انزوا هستند.
۲. رقابت به جای اشتراک در کار که در اتحاد و انسجام آنها نقش بازدارنده دارد.
۳. استبداد کاری (تاز بدنی سنگین) که فرصتی برای فکر کردن و مشارکت در کار سیاسی برایشان باقی نمی‌گذارد.

۴. احساس فرودستی فرهنگی نسبت به جماعت‌های شهری. در این حالت جماعت‌های دهقانی، همواره در پس دیگر گروه‌های جمعیتی قرار می‌گیرند.

علیرغم وجود این عوامل، دهقانان و فقرای جهان سوم بعضاً واکنش‌های متفاوتی نسبت به نظام حاکم اتخاذ کرده و به شورش و حتی انقلاب روی می‌آورند. اسمیت، شورش دهقانان را به آگاهی سیاسی - محلی آنان ربط می‌دهد و رویکرد انقلابی‌شان را در وجود بحران در کالبد سرمایه‌داری می‌جوید. وی در پاسخ به این سؤال که چه عاملی دهقانان را به یک نیروی انقلابی تبدیل می‌سازد، به وضعیت بحرانی جامعه تحت تأثیر سرمایه‌داری اکتفا می‌کند.

۴. از حکمرانی خوب تا ثبات

در دهه گذشته، بسیاری از بخش‌های جهان سوم شاهد گذار از دیکتاتوری نظامی بوده‌اند اما، ارتش همچنان به مثابه یک نیروی سیاسی در همه جا حضور دارد و به انحاء مختلف بر اوضاع مسلط است. نظامیان مداخله‌جو بعضاً وضعیت را به جایی می‌رسانند که مداخله خارجی، عملی برای پشتیبانی روند دموکراسی بر ضد نظامی شدن سیاست در جهان سوم تلقی می‌شود.

بنابراین راه برون‌رفت از وضعیت ناهنجار بی‌ثباتی، از منظر کارکردگرایی ساختاری، «حکمرانی خوب» بر پایه تفکیک قوا، پاسخگویی، کارآمدی، دیوانسالاری دولتی و حاکمیت قانون است. اینها اجزای ضروری سیاست دموکراتیک و آزاد محسوب می‌شوند. توسعه ساختارهای منفک و تخصصی شده سیاسی به تقویت توانایی‌های استخراجی، تنظیمی، توزیعی، نمادین و پاسخگویی دولت‌ها کمک کرده و استقلال بخش‌های گوناگون دستگاه دولتی را حفظ می‌کند و بدین ترتیب، مانع تمرکز قدرت در ید نخبگان اجرایی می‌شود. برآیند نهایی همه این مؤلفه‌ها می‌تواند ثبات دموکراتیک باشد.

ب. بررسی کتاب

اسمیت در این کتاب - آن گونه که خود تصریح می‌نماید - در پی ارزیابی انتقادی نظریات عمده‌ای است که طی دهه ۱۹۵۰ به بعد بر حوزه علوم اجتماعی مربوط به سیاست در جهان سوم مسلط بوده و برای ارایه مفهومی نظام‌مند و دقیق از توسعه در این مناطق تلاش وافر داشته‌اند. باید اذعان داشت که نویسنده در گردآوری نظریات عمده در این خصوص و جمع‌آوری نقدهای منتقدین بر این نظریات، تلاش در خوری داشته و به توفیقات زیادی در این راستا دست یافته است و در عین حال تلاش بسیاری به عمل آورده تا چارچوب تحلیلی جامعی در این باره به دست دهد.

با تمام این اوصاف، کتاب از چند جهت قابل تأمل بوده و نیازمند عطف توجه بیشتری در برخی زوایای آن است. نخست آنکه، نویسنده به لحاظ روشی، در جای جای کتاب از منظری جامع‌نگر به تبیین مسایل جهان سوم پرداخته اما در تمام تحلیل‌ها چنان اسیر رویکرد مارکسیستی است که رهایی از آن تقریباً غیرممکن می‌نماید. وی از ابتدای کتاب و تبیین ایده جهان سوم تا پایان آن که به ارزیابی بی‌ثباتی و انقلاب در جهان سوم می‌پردازد، در چنبره تحلیل‌های مارکسیستی گرفتار آمده است. حتی در جاهایی که به بحث ثبات دموکراتیک و ساز و کارهای اصلاح دموکراتیک پرداخته آنها را به گونه‌ای انحراف از بحث اصلی قلمداد می‌کند. دوم اینکه در فصل دهم، نویسنده به نتیجه‌گیری و نقد برینگتون مور راجع به تأکید بیش از حد برخی تبیین‌ها بر کنش‌های دهقانی در عملیات انقلابی و غفلت آنها از کنش‌های طبقات دیگر در وضعیت انقلابی اشاره می‌کند. این، دقیقاً همان اشکالی است که بر کار وی نیز وارد است. اسمیت در تبیین شورش، بی‌ثباتی و انقلاب به طور تقریباً یکجانبه‌ای بر نقش و تأثیر دهقانان تأکید می‌ورزد. در حالی که در تمام تحولات انقلابی سده بیستم میلادی - به جز چند مورد - دهقانان آنچنان نقشی که وی برجسته می‌نماید نداشتند.

سوم اینکه وی در تبیین دستگاه مفهومی خود از مشارکت، شورش و انقلاب، آنها را مفاهیمی کاملاً متمایز از هم دانسته و هیچ ارتباطی بین آنها قایل نیست. حال آن که مطابق تحلیل‌های موجود، شورش و حتی انقلاب نیز نوعی مشارکت محسوب می‌شود. آنجا که راه‌های مشارکت مسالمت‌آمیز بسته باشد، مردم به ناچار به مشارکت خشونت‌آمیز و مسلحانه نظیر شورش و انقلاب دست می‌زنند. بنابراین، مطابق نظریات جدید در تعریف و تبیین مشارکت باید از دیدگاه‌های انقباضی فاصله گرفت و برداشتی موسع از مشارکت به دست داد.

اما در پایان باید یادآور شد که کتاب علیرغم وجود اشکالات وارده، با توجه به نگاه نسبتاً جامع توصیفی و انتقادی از نظریات مطرح شده نسبت به مسایل جهان سوم طی نیم قرن اخیر، مرجع مناسبی به نظر رسیده و مطالعه آن برای آشنایی اجمالی با مکاتب و نظریات مختلف راجع به جهان سوم، پیشنهاد می‌شود.

ضمن آنکه نمی‌توان ترجمه بسیار دقیق و تخصصی مترجمان کتاب را نادیده گرفت که با تلاش بسیار، سعی نموده‌اند تا حد امکان به متن اصلی کتاب وفادار بمانند.

محمد طاهری

